

## فصل سوم

### غائله‌ی فارس

غائله‌ی فارس و شورش و نافرمانی ایلات و عشایر آن منطقه، هنگامی آغاز شد که دولت ایران با تجزیه‌طلبان آذربایجان درگیر و دچار بحران در روابط با اتحاد جماهیر شوروی بود. ارتش ایران ضعیف بود و ساز و برگش کهنه. این ماجرا خنجری بود که از پشت به دولت قانونی کشور و رئیس آن احمد قوام زده شد و قوای مسلح را مجبور کرد در دو جبهه بجنگند. آن‌چه غائله‌ی فارس خوانده می‌شود، در حقیقت بر بخش‌هایی از جنوب کشور، خوزستان و حتی اصفهان نیز که پایتخت پادشاهان دیلمی و سلجوقی و شاهنشاهان صفوی بود، سرایت داشت. ریشه‌های این بحران را البته باید در تاریخ فارس و موقع خاص شیراز جستجو کرد<sup>۱</sup>.

در زمان نخستین جنگ جهانی، سیاست استعماری بریتانیا

۱- در باره‌ی تاریخ شیراز، رجوع به کتاب کم‌نظیر استاد دکتر حسن خوب‌نظر را با همین عنوان توصیه می‌کنم. تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۰، ۱۰۶۲ صفحه.

نفوذ خود را در مناطق خوزستان و قسمتی از منطقه‌ی بختیاری استوارتر کرد. شیخ خزعل در خوزستان رسماً تحت‌الحمایه‌ی آنان شد و بعضی از سران ایل بختیاری که افراد آنان امنیت قسمتی از چاه‌های نفت را تامین می‌کردند، به کارگزاران لندن و شرکت نفت در منطقه، نزدیک، بلکه وابسته شدند و حتی علناً وجوهی از آنان دریافت می‌داشتند. سردار سپه به این وضع با خشونت پایان داد و قدرت حکومت مرکزی را در خوزستان و حیطة‌ی ایل بختیاری برقرار کرد.

در فارس وضع متفاوت بود. صولت‌الدوله رئیس ایل قشقایی معروف به ضدیت با سیاست بریتانیا بود و به مخالفان آن، حتی عوامل مستقیم آلمان نیز، پناه داد. تنگستانی‌ها دلیرانه با «پلیس جنوب» که زیر نظر لندن بود و قوای مسلح امپراتوری بریتانیا جنگیدند. اما در مجموع، رؤسای ایلات فارس استقرار کامل قدرت حکومت مرکزی و سلب اختیارات و اقتدار خود را نمی‌پذیرفتند و رضاشاه نیز نافرمانی آنان را بر نمی‌تافت.

تنی چند از سران بختیاری و قشقایی و ایلات و عشایر کوچک‌تر در دوران قدرت رضاشاه کشته شدند و بسیاری از افرادشان در برخورد مسلحانه با نیروهای دولتی. اما امنیت در همه‌ی این مناطق برقرار و قدرت دولت مرکزی مستقر و مسجّل شد. اشغال ایران به وسیله‌ی قوای روس و انگلیس به این وضع پایان داد. بزرگان ایلات که یا در زندان بودند و یا خانه‌نشین و تحت مراقبت، به مناطق خود بازگشتند و نافرمانی و سرکشی و ایجاد ناامنی و تعدی و تجاوز به مردم را از سر گرفتند.

در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ و حتی ۲۵، بی‌نظمی‌های فراوان در این مناطق صورت گرفت. نخستین حرکت ایل قشقایی در خردادماه

۱۳۲۲، مه ۱۹۴۳، انجام گرفت. ناصر قشقایی در رأس گروهی از سرکردگان عشایر دیگر علیه دولت قیام کرد و با اسلحه و مهماتی که از طریق بنادر جنوب وارد کرده بود، چندین پایگاه نظامی کوچک را خلع سلاح کرد. لشکر فارس ناچار به مداخله شد و نخستین برخورد جدی با ایل قشقایی در گرفت، اما هیچ مساله‌ای حل نشد.

در تیرماه همان سال، هفت کامیون آذوقه و مهمات و حقوق افراد ارتش با بیست و پنج افسر و سرباز که عازم پادگان سمیرم بودند مورد حمله‌ی تعداد زیادی از افراد مسلح ایل قشقایی و بویراحمدی قرار گرفتند. مهاجمین همه‌ی افسران و سربازان را کشتند، آذوقه و مهمات و وجوه را غارت کردند و کامیون‌ها را آتش زدند. در پی آن حمله‌ی قشقایی‌ها به پادگان سمیرم آغاز شد. خسرو قشقایی در راس مهاجمین بود.

در روز یازدهم تیرماه، بعد از سه روز جنگ خونین و مقاومت پادگان، سرانجام پیروزی از آن قشقایی‌ها شد. سربازان ارتش، اسلحه، مهمات و آذوقه‌ی کافی نداشتند. تقریباً همه‌ی افسران و افراد پادگان به دست قشقایی‌ها کشته شدند. سرهنگ شقاقی فرمانده آن تا آخرین دقیقه، دلیرانه جنگید و جان باخت. بازتاب این کشتار در افکار عمومی بی‌سابقه بود و موجی از تاجر و تنفر برانگیخت. شاه و سهیلی نخست‌وزیر وقت به دو لشکر فارس و اصفهان دستور سرکوبی قشقایی‌ها و هم‌دستان‌شان را دادند. اما ارتش ضعیف بود و فشار انگلیسی‌ها برای آن که «ماجرایی» پدید نیاید، شدید.

در چهارم مردادماه، دولت در مجلس شورای ملی به خاطر ضعف در برابر شورشیان و پرده‌پوشی از خسارت‌ها مورد استیضاح قرار گرفت. چند روز بعد دانسته شد که بیش از ده میلیون ریال

از اموال مردم و معادل یکصد میلیون ریال از اغنام و احشام آنان به غارت رفته است. برای منطقه‌ی فقیری چون سمیرم و به مقیاس آن زمان، این ارقام حیرت‌انگیز بود. دست دولت بسته بود و ارتش ناتوان.

سرلشکر امان‌الله جهانبانی که مشهور به تدبیر و افسری دنیادیده و کارکشته بود، به فرماندهی نیروهای جنوب منصوب شد. قوای زیادی در اختیار نداشت و ناچار از کج‌دار و مریز بود. در شانزده مردادماه هنگامی که می‌کوشید سر و صورتی به اوضاع بدهد، بویر احمدی‌ها، که مشهور به خشونت بودند، پادگان اردکان را به قصد خلع سلاح محاصره کردند. اما پادگان با وجود کمبود نفرات مقاومت کرد و اسلحه‌ای به دست بویر احمدی‌ها نیافتاد. در عوض مقدار زیادی از اموال دولت را غارت کردند. سران ایلات در جست‌وجوی قدرت و اسلحه و ارباب دولت بودند و مزد افراد خود را با غارت اموال مردم، که در این میان گناهی نداشتند می‌پرداختند.

## انتشارات شرکت کتاب

چند روز بعد، ۲۰ مرداد، سرلشکر جهانبانی که توانسته بود سر و صورتی به آرایش نیروهای خود بدهد، در نزدیکی آباده با ناصر و خسرو قشقایی رؤسای این ایل ملاقات کرد. در تهران گفته شد که ارتش آماده‌ی «قلع و قمع اشرار» شده، و رؤسای ایلات از بیم عکس‌العمل، یک پا به عقب گذاشته‌اند. مسلماً هم تهدید در کار بود و هم تطمیع. لااقل نوعی تقسیم حیطةی قدرت میان دو طرف. به هر تقدیر سرلشکر جهانبانی، خسرو قشقایی گرداننده‌ی اصلی کشتار سمیرم را همراه خود به تهران آورد، وی را به دیدار سران دولت برد. این دیدارها نشانه‌ی نوعی گذشت و چشم‌پوشی در برابر اعمال او بود و بهایی که برای تامین آرامش ظاهری و موقت منطقه پرداخت شد.

در این میان ابوالقاسم بختیاری در منطقه‌ی خود به غارت و شرارت پرداخت. این بار جهانبانی به سراغ او رفت. او هم به ظاهر آرام شد و به همراه فرماندهی لشکر جنوب به تهران آمد و با تشریفات نزد علی سهیلی نخست‌وزیر رفت. دولت اعلام کرد که وی «قبول اطاعت دولت مرکزی» را کرده است. در حقیقت «دولت مرکزی» قدرت کافی برای آن که اطاعتش کنند نداشت و سران ایلات به رسم دیرین فقط در برابر تواناتر از خود سر فرود می‌آوردند که بتوانند بر ناتوانان، یعنی مردم بی‌پناه و افراد ایل‌های مختلف به نوبه‌ی خود زور بگویند. سیاست بریتانیا که در منطقه نفوذ داشت، نه می‌خواست دولت مانند زمان رضاشاه قدرت واقعی قانون را در منطقه اعمال کند و نه در حالی که هنوز جنگ جهانی ادامه داشت، ناامنی و اغتشاش را در همسایگی چاه‌های نفت و خوزستان تحمل می‌کرد.

دولت سهیلی ناچار به پیروی از سیاست سازش و حفظ ظاهر بود و رؤسای ایلات با این کج‌دار و مریز، قدرت مرکز را آزمایش و خود را برای پرده‌ی بعدی نمایش آماده می‌کردند.

چند ماهی در آرامش ظاهری گذشت. تقریباً یک سال بعد از نخستین ابراز علنی نافرمانی از سوی ناصر قشقایی، بار دیگر در مناطق مختلف فارس و جنوب اصفهان، فسا، شهرکرد، روستاهای نزدیک به شیراز، کازرون و آباد، اغتشاش و غارت آغاز شد. این بار در تهران برای حفظ ظاهر، «سارقین مسلح» مسئول اغتشاش اعلام شدند. بحران روابط با شوروی بر اثر رد تقاضای امتیاز نفت شمال آغاز شده بود، حزب توده و شورای متحده‌ی مرکزی در سرتاسر کشور به ایجاد آشوب و تظاهر و دامن زدن به اعتصابات در مراکز صنعتی می‌پرداختند، که دولت‌های بر سر کار را که ضعیف بودند، ضعیف‌تر کنند و آنان را به تسلیم در برابر توقعات مسکو وادارند. بنابراین مقامات مسئول تهران،

چاره‌ای نداشتند جز آن‌که بر حوادث سرپوش بگذارند. اما تحول اوضاع سریع بود و چون بحران آذربایجان آغاز شد، شرایط برای آغاز جنبشی که رؤسای ایلات در آرزوی آن بودند و از این سو و آن سو تشویق می‌شدند، آماده شده بود.

\*\*\*\*\*

در آخر مردادماه ۱۳۲۵، نابسامانی استان‌های جنوبی کشور ابعاد تازه‌ای یافت. قوام در تهران به حل مشکل آذربایجان و رودررویی با مسکو سرگرم بود که ناگهان نغمه‌ی «نهضت مقاومت جنوب» ساز شد. قشقایی‌ها با حمایت ایلات دیگر منطقه - بخصوص دو ایل به مراتب کوچک‌تر اما معروف به خشونت، حیات داوودی و ممسنی - و تائید بعضی از سران بختیاری، دست به تدارک مبارزهای گسترده و مسلحانه با دولت زدند. آن‌ها در بیانیه‌ای از رئیس دولت خواستند که وزرای توده‌ای را از کابینه اخراج کند، به فارس نیز استقلال داخلی داده شود؛ تعداد نمایندگان این استان در مجلس شورای ملی افزایش یابد و نظارت بر بودجه و اعتبارات فرهنگی، اجتماعی، بهداشتی و رفاهی آن به مسئولان منتخب فارس، یعنی رؤسای ایلات واگذار گردد.

در روز ۲۹ شهریور ماه ۱۳۲۵، ناصر قشقایی در تلگرافی به نخست‌وزیر، خود را «نماینده‌ی ایلات و عشایر فارس» خواند و تقاضای خودمختاری برای فارس، شرکت در کابینه، تعویض بسیاری از مأموران دولتی و تشکیل انجمن ایالتی را کرد و افزود

۱- حاج مخبرالسلطنه هدایت، پیام ناصر قشقایی را به سبک خاص خود چنین حکایت می‌کند: «... تلگرافی از شیراز رسید...» حقوق حقه‌ی خود را چنین مطالبه می‌نماید:

۱- ترمیم فوری کابینه

۲- تغییر رؤسای حساس ارتش

۳- محاکمه و مجازات عمال ناصالح در دیکتاتوری

که اگر تا غروب دوشنبه اول مهرماه، تکلیف قطعی فارس روشن نشود اتفاقات ناگواری روی خواهد داد.

طبیعتاً دولت تسلیم نشد که چنین رویه‌ای از خصلت و شیوه‌ی کار قوام دور بود.

شوروی‌ها با تائید حزب توده و وزرای آن حزب و حزب ایران، به نخست‌وزیر پیشنهاد کردند که اسلحه و مهمات و مشاوران نظامی در اختیار ارتش بگذارد تا بتواند با توانایی به سرکوبی شورش فارس بپردازد.

قوام این پیشنهاد را نیز فوراً رد کرد.

\*\*\*\*\*

از سیام شهریور شورش مسلحانه‌ی فارس آغاز شد. افکار عمومی دست انگلیسی‌ها را در پشت این حرکت می‌دید. نزدیکی بعضی از رؤسای ایلات و عشایر با سیاست انگلیسی در ایران و علاقه‌ی سنتی لندن به تضعیف دولت مرکزی، این برداشت را توجیه می‌کرد. اما دلیل متقنی هم بر این‌که انگلیسی‌ها طراح و مجری این بازی بوده‌اند در دست نداریم، جز آن‌که بگوییم قوام را نمی‌پسندیدند و در نهایت امر می‌خواستند که اگر شمال یا قسمتی از شمال ایران تحت نفوذ شوروی‌ها درآید، برای خود منطقه‌ی نفوذی در جنوب فراهم آورده باشند و منابع نفتی را در پناه آن حفظ کنند. این همان نقشه‌ی دیرین تقسیم ایران به مناطق دوگانه‌ی نفوذ است که با پادرمیانی فرانسه (البته به علی دیگر)

۴- واگذاری کارهای فارس از لشکری و کشوری به خود اهالی

۵- تشکیل انجمن‌های ملی

۶- تجدید نظر در تعداد نمایندگان مجلس

۷- اعطای مبلغ کافی برای اصلاح امور فرهنگی و بهداشت و طرق و شوارع

۸- تجدیدنظر در قوانین مضر که متناقض با قانون اساسی است

۹- اتصال راه‌آهن مرکز به شیراز و آسفالت جاده‌های محلی»

حاج مخبرالسلطنه هدایت، منبع ذکر شده، صفحه‌ی ۴۵۴.

از ۱۹۰۷ آغاز شد.

بعضی دیگر از محققان نوشته‌اند که دربار برای تضعیف قوام که مورد نفرت بسیاری از اطرافیان محمدرضا شاه بود، به این حرکت با نظر مساعدی می‌نگریست.<sup>۱</sup>

عناصر چپ قوام را متهم کردند که خود این حرکت را ساخته و پرداخته که به بهانه‌ی آن، وزیران توده‌ای را از کابینه براند و برگ تازه‌ای برای مقاومت در برابر شوروی‌ها در دست داشته باشد.<sup>۲</sup> واقعیت شاید ساده‌تر باشد. رؤسای ایلات در سال‌های بعد از شهریور، نفوذ خود را بازیافته بودند. در مناطق خود هر چه می‌خواستند می‌کردند و کسی را یارای جلوگیری و بازخواست نبود. قدرت آنان در شهرهای مختلف کاملاً محسوس بود و حتی مأموران عالی‌رتبه‌ی دولت در شیراز از آنان حساب می‌بردند. آن‌ها می‌خواستند با استفاده از درگیری دولت در آذربایجان، مواضع خود را در سرتاسر فارس تسجیل کنند و شاید کسانی در جاهای دیگر ایران و حتی در مراکز قدرت این حرکت را تأیید می‌کردند.

قدر مسلم این است که دولت با بحرانی تازه و شدید، با شورشی مسلحانه و تقریباً جدایی‌طلب مواجه بود که قوام به رویه‌ی معمول خود از موضع قدرت به مقابله با آن پرداخت و در این رودرروی، مانند مساله‌ی آذربایجان، شاه، لااقل شخصاً، حمایت خود را از او دریغ نداشت.

\*\*\*\*\*

هنوز مهلت ۴۸ ساعته‌ی ناصر قشقایی به پایان نرسیده بود که حملات قشقایی‌ها، به حمایت حیات‌داودی‌ها و طوایف ممسنی،

۱- حمید شوکت، منبع ذکرشده، صفحات ۲۵۴، ۲۵۵.

۲- ناخشنودی و خشم حزب توده از مماشات قوام با نهضت جنوب در آغاز کار و سپس انتصاب سرلشگر زاهدی برای حل بحران، به‌عنوان دلیل این برداشت تلقی شده است.



به پست‌های ژاندارمری نقاط مختلف فارس و حتی روستاهای اطراف شیراز و نیز پادگان‌های بوشهر و کازرون، و دستبرد بختیاری‌ها به اطراف اصفهان آغاز شد.

«از بوشهر فریاد بلند است که اشرار (متجاسرین) دور شهر را فراگرفته‌اند...»

روز شنبه ۹ مهر عشایر متجاسر به بوشهر دست یافتند و اصول دموکراسی کشتن و خراب‌کردن و اصول چاپیدن کاملاً مجری شد.

کازرون هم از چشمه‌ی دموکراسی بی‌بهره از خون دل خوردن نماند. پادگان محل بقدری که فشنگ و وسیله داشت، پایداری کرد تا از پا درآمد. کمک زمینی مقدور نبود و کمک هوایی هم درمان نشد.»

این اشاره‌ای به حوادث هفته‌های اول غائله‌ی فارس است، به قلم حاج‌مخبرالسلطنه هدایت و به سبک خاص او.

بلافاصله نخست‌وزیر به رئیس ستاد ارتش، سرلشکر رزم‌آرا دستور داد که یک ستون نظامی مرکب از نیروهای موتوریزه و چند هواپیمای جنگی به منظور جلوگیری از حوادث احتمالی راهی فارس شود.

قوام بدون کسب موافقت قبلی هیات دولت که وزیران توده‌ای در آن شرکت داشتند، سرلشکر فضل‌الله زاهدی را به عنوان نماینده‌ی تام‌الاختیار سیاسی و نظامی در مناطق جنوب تعیین کرد و نیز هیاتی مرکب از سردار فاخر حکمت استاندار کرمان و بلوچستان و سیستان؛ سرتیپ محمدعلی صفاری رئیس کل شهربانی؛ اعزاز نیک‌پی معاون نخست‌وزیر؛ علی هیئت مستشار دیوان عالی کشور و جواد بوشهری (امیرهمایون) برای مذاکره با سران شورشیان

عازم شیراز شد که در محاصره‌ی قشقایی‌ها قرار گرفته بود.<sup>۱</sup> متعاقب آن قوام بار دیگر تفویض مسئولیت فرماندهی کلیه‌ی نیروهای انتظامی ارتش، ژاندارمری، شهربانی و سرپرستی استانداری فارس را به سرلشکر فضل‌الله زاهدی تائید کرد که به قول حاج مخبرالسلطنه به رویه‌ی معمول خود که «قهر و لطف» بود<sup>۲</sup> به غائله پایان داد. در حقیقت قوام، سرنوشت فارس را به زاهدی سپرد.

سرلشکر زاهدی به اتفاق سرتیپ همت و تحت محافظت اسکورت کوچکی، با اتومبیل عازم شیراز شد که در نزدیکی این شهر افراد قشقایی که شهر را در محاصره داشتند به آنان حمله کردند و زدو خوردی در گرفت.<sup>۳</sup> اما او به شیراز وارد شد و مورد استقبال گرم اهالی آن که از حمله‌ی عشایر به شهر سخت بیمناک بودند، قرار گرفت. چرا که حضور نماینده‌ی تام‌ال اختیار دولت و فرمانده همه‌ی نیروهای ارتشی و انتظامی در محل، ضمانتی برای امنیت آنان بود. سرانجام حضور زاهدی در شیراز، مردم این شهر را از حمله و غارت و کشتار نجات داد.

سقوط شیراز در آن روزها کاملاً ممکن بود و نه تنها به چپاول و کشتار و خسارت‌های بسیار برای آن شهر و مردم آن می‌انجامید، بلکه مسلماً تغییرات سیاسی زیادی را در تهران موجب می‌شد و قوام را وادار به کناره‌گیری می‌کرد. شاید مخالفانش در پنهان

۱- در باره‌ی جریان مذاکرات این هیأت، نگاه کنید به خاطرات سردارفاخر حکمت، به کوشش س. وحیدنیا، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۹.

۲- حاج مخبرالسلطنه هدایت، همان منبع، همان صفحه.

۳- اردشیر زاهدی در خاطرات خود، جریان این مسافرت را نقل کرده است: اردشیر زاهدی، خاطرات، جلد اول از کودکی تا استعفای پدر از نخست‌وزیری، انتشارات Ibex واشنگتن، ۲۰۰۶، صفحات ۶۴ تا ۶۶. همان کتاب نسخه‌ی چاپ تهران، صفحات ۴۶ تا ۴۹، کتاب سرا، ۱۳۸۵.

همین آرزو را داشتند. اما ورق برگشت. ورود قوای اعزامی ارتش به شیراز، به توانایی سرلشکر زاهدی افزود. وی توانست شکستی بر قوای شورشی در اطراف بوشهر وارد آورد. اما بندرهای کوچک گناوه، ریگ و دیلم همچنان در تصرف شورشیان بود و مردم این شهرها در روستاهای اطراف به سوی شهرهای بزرگ‌تر که مطمئن‌تر به نظرشان می‌رسید، گریختند و وضع دشواری پدیدار شد.

مذاکرات هیأت اعزامی با ناصر قشقایی و رؤسای ایلات به جایی نرسید. آنان وعده وعیدهایی دادند، اما اسلحه بر زمین نگذاشتند و جایی را تخلیه نکردند.

در حالی که رودررویی با فدائیان فرقه در آذربایجان، غیر قابل اجتناب به نظر می‌رسید، سرلشکر رزم‌آرا مجبور شد باز تعدادی سرباز و چند تانک از آن منطقه بیرون بکشد و به سوی فارس اعزام دارد.

نخست‌وزیر در پیام دیگری به سران نهضت فارس اعلام کرد که تقاضاهای مشروع عشایر را بررسی خواهد کرد ولی اگر «از فرمانبرداری دولت خودداری کنند به ارتش دستور خواهد داد که آن‌ها را به شدت سرکوب نماید.»

در روز هفتم مهرماه، افراد پادگان کوچک کازرون تحت حمایت هواپیماهای نظامی، که آن‌ها هم از منطقه‌ی آذربایجان به فارس انتقال یافته بودند، موفق شدند که ارتفاعات اطراف آن شهر را اشغال و عشایر منطقه را موقتا متواری نمایند.

روز بعد قوام در تلگرامی به ناصر قشقایی، یادآور شد که تقاضاهای عشایر تا آن‌جا که مخالف قانون اساسی نباشد، مورد موافقت قرار خواهد گرفت. پاسخ ناصر قشقایی، اعتراض شدیدی به استفاده‌ی ارتش از نیروهای هوایی و بمباران مناطق عشایری

بود. مداخله‌ی هواپیماهای نظامی موقتا کفه‌ی ترازو را به سود دولت سنگین کرد. اما پادگان بوشهر پس از پانزده روز مقاومت در برابر دو هزار نفر عشایر حیات‌داودی و تنگستانی و مصرف کلیه‌ی فشنگ‌های خود و دادن تلفات سنگینی سقوط کرد. دو روز بعد سرنوشت کازرون از این هم بدتر شد. افراد پادگان پس از یک زدوخورده شدید و به‌کار بردن آخرین فشنگ خود، از پای درآمدند. مهاجمین حتی به چند تنی که اسیر شده بودند، رحم نکردند و آنان را به قتل رساندند. از پادگان کازرون کسی باقی نماند.

سرلشکر رزم‌آرا در اعلامیه‌ای به عشایر حیات‌داودی و تنگستانی (که در حقیقت نیروی ضربه‌ای نهضت جنوب و مشهور به شدت عمل و خشونت بودند)، اخطار کرد که «به‌زودی جنایتکاران به سزای اعمال خود خواهند رسید.»

سقوط بوشهر و کازرون و مخصوصاً کشتار دسته‌جمعی افراد پادگان این شهر که به گردن حیات‌داودی‌ها گذاشته شد، نقطه‌ی اوج نهضت جنوب بود.

در روز ۱۲ مهر، ۴ اکتبر، مجدداً چند واحد ارتشی وارد شیراز شدند و به نمایش در خیابان‌های آن شهر پرداختند. هدف، آسوده کردن خاطر اهالی بود که با هیجان و احساسات از افسران و سربازان اعزامی استقبال کردند.

سرلشکر زاهدی قوای کافی برای درهم شکستن عشایر شورشی در اختیار داشت.

در بیستم مهر، ۱۲ اکتبر، هیات دولت بدون حضور وزیران توده‌ای، به سرلشکر زاهدی اختیار تام داد که با اقدامات سیاسی و نظامی به غائله‌ی فارس پایان دهد و خود،

«هر تصمیمی که به صلاح کشور است اتخاذ کند، به

تقاضاهای مشروع سران عشایر فارس جامه‌ی عمل

بیوشاند، مشروط بر این‌که عشایر جنوب، کلیه‌ی سلاح‌های خود را تحویل دهند و بار دیگر پادگان‌های فارس در مراکز اولیه‌ی خود مستقر گردند.»

دیگر دولت در فارس، خود را به‌قدر کافی قوی می‌دید که یک معامله‌ی اساسی با عشایر انجام دهد. همان روش «قهر و لطف» حاج مخبرالسلطنه که هم شیوه‌ی قوام بود و هم شیوه‌ی زاهدی که دیگر می‌بایست به تنهایی زیر نظر رئیس دولت عمل کند و به غائله‌ی فارس پایان دهد.

رئیس ستاد که با تردستی واحدهای کوچک ارتش و هواپیماهای خود را از این سو به آن سو می‌برد، مخصوصاً نیاز به نیروی هوایی داشت که حضور آن در جبهه‌ی آذربایجان ضروری بود. استقرار قسمتی از هواپیماهای نیروی هوایی در فارس، باعث تضعیف قدرت دولت و ارتش در آذربایجان بود و مسأله‌ی تجزیه‌ی این استان و پایان دادن به آن، الویت مطلق دولت، شاه، قوام و رزم‌آرا.

سرلشکر زاهدی به تنهایی به مذاکره با سران عشایر و مخصوصاً ناصر قشقایی پرداخت که بر روی هم مردی سیاستمدار بود و مخصوصاً سنت‌های خانوادگی و رویه‌ی پدرش صولت‌الدوله را که مقاومت در برابر نفوذ خارجی‌ان بود، فراموش نمی‌کرد.

در ۲۳ مهر، ۱۵ اکتبر، پس از مذاکرات طولانی زاهدی با ناصر قشقایی و سران عشایر، شورشیان اعلامیه‌ای انتشار دادند و پایان ماجرا را اعلام کردند. ناصر قشقایی در تلگرافی به احمد قوام، وفاداری خود را به دولت ابراز داشت.

برپاکنندگان غائله‌ی فارس هیچ امتیازی به دست نیاورند. دولت، بدون آن‌که رسماً اعلام کرده باشد، شورش آنان و فجایی را که مرتکب شده بودند، نادیده گرفت. سرکوبی غائله‌ی فارس

مستلزم تجهیز همه‌ی ارتش ایران و عملیاتی طولانی بود. در حالی که تمامیت ارضی و بود و نبود ایران در برابر تجزیه‌طلبان آذربایجان و کردستان به خطر جدی افتاده بود، مصلحت کشور در آن بود که از این درگیری اجتناب شود.

قوام با استقامت، سرلشکر زاهدی با نشان دادن قدرت دولت و مذاکره با سران عشایر از موضع قدرت، در این کار موفق شدند. مرحله‌ی حاد غائله‌ی فارس که در آخر مردادماه آغاز شده بود، اندکی کمتر از دوماه به طول انجامید. سرلشکر رزم‌آرا توانست قسمت اعظم قوای ارتش ایران را در مقابل تجزیه‌طلبان شمال غرب کشور آرایش دهد. سران قشقایی به تهران آمدند. ناصر به حضور شاه بار یافت و چندی بعد سناتور شد. خسرو، به نمایندگی دوره‌ی پانزدهم مجلس شورای ملی انتخاب شد.

در ماجرای ملی شدن صنعت نفت، قشقایی‌ها به سنت ضدیت خود با سیاست انگلیسی‌ها در ایران، در کنار دکتر مصدق بودند و سران ایل پس از سقوط او، از کشور خارج شدند و به مخالفت با سیاست شاه پرداختند.

زورآزمایی جدی دولت مرکزی با سران ایلات فارس، پس از شورش وسیع آنان علیه اصلاحات ارضی صورت گرفت. ارتش ایران، این بار توانا بود و در جای دیگر درگیری نداشت. با وجود کمک‌های وسیعی که از کلنل ناصر و حکومت مصر به شورشیان رسیده بود، آن‌ها این بار سخت شکست خوردند. سران قشقایی در خارج بودند، یا به خارج گریختند. تنها یکی از آنان، بهمن، که جوان و در حقیقت از نسل بعدی بود، اندکی پس از آن گرفتار و بعد از یک رشته محاکمات طولانی به اعدام محکوم و تیرباران شد. چند تن از سران طوائف ممسنی و حیات‌داودی به همان سرنوشت دچار شدند.

پس از آن، تحقق اصلاحات ارضی، گسترش شبکه‌ی آموزش و برنامه‌ی مبارزه با بی‌سوادی، بهبود وسایل ارتباطی و اجرای طرح‌های عمرانی و اجتماعی، اوضاع فارس را به کلی دگرگون کرد. نه دیگر ایران، کشور سال‌های بیست و سی و چهل بود و نه فارس. خسرو قشقایی پس از انقلاب اسلامی به ایران بازگشت و از طرفداران جدی انقلاب بود. خواست قدرت دیرین رؤسای ایلات را دوباره بازپس بگیرد. توقیف شد؛ حکم به اعدامش داده شد؛ در مقابل هزاران تن از قشقایی‌ها او را تا حد مرگ شلاق زدند و سپس به دار آویختند.

ناصر قشقایی در اروپا درگذشت.

\*\*\*\*\*

پایان غائله‌ی فارس، چند نتیجه‌ی سیاسی فوری داشت: قدرت و تدبیر قوام را مسجّل کرد. در این جریان نیز شاه و رئیس دولت، با وجود تحریکات بعضی از اطرافیان، هم‌آهنگ بودند چرا که سرنوشت ایران در میان بود. سرلشکر زاهدی که چندماه قبل از زندان انگلیسی‌ها رهایی یافته و تازه به ایران بازگشته بود، حُسن تدبیر خود را نشان داد و بدون خشونت، بدون موفقیت نظامی قطعی، که در آن زمان میسر نبود، ولی بدون کوچک‌ترین گذشتی در برابر رؤسای ایلات و عشایر، به غائله‌ی فارس خاتمه داد.

قوام که زاهدی را در زمان نهضت جنگل آزموده بود، به او اعتماد کرد و حق داشت که اعتماد کند.

در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم، ارتش ایران صحنه‌ی رقابت

دو افسر عالی‌رتبه بود: سرلشکر حسن ارفع و سرتیپ علی رزم‌آرا. ارفع دیگر از صحنه خارج شده بود و پس از آن یک‌بار وزیر و چند بار سفیر شد. رزم‌آرا در ماجرای آذربایجان و سپس در غائله‌ی فارس کاردانی خود را در کار فرماندهی نشان داد و ارتش نسبتاً کوچک ایران آن‌روز را به‌خوبی هدایت کرد. اما به تدریج بلندپروازی‌های سیاسی و ملی او نیز هویدا شد.

در طی سال‌های بعد، باز رقابت دو نظامی برجسته و بیرون از قواره‌های متعارف، ورد همه‌ی زبان‌ها بود؛ ولی به صحنه‌ی ارتش محدود نماند: سرلشکر فضل‌الله زاهدی نظامی سیاستمدار، یا سیاستمداری در کسوت نظامیان و سرلشکر علی رزم‌آرا که شاید سودای قدرت سیاسی مطلق در سر داشت، طی سال‌ها هر دو از بازیگران اصلی صحنه‌ی سیاست ایران بودند.

هر دو به درجه‌ی سپهبدی رسیدند و هر یک سرنوشتی بیرون از قواره یافتند. قوام نشان داد که در اعتماد به کفایت این دو سرباز وطن، اشتباه نکرده بود.

انتشارات شرکت کتاب

www.ketab.com